

بی تاب

هیچ درختی تکیه گاه تنهایی ات نمی شود

هر امیدی

سرد است...

خسته ای...

از شنیدن این همه حرفهای عاشقانه

و یک زمین ریاکار

که قرمز است

نه آبی

که قرمز است

نه چون لبهای تو

چون خون یک کودک در فلسطین

چون خون یک عاشق در ایران

چون خون یک قربانی در آمریکا

چون خون یک سامورایی در هیروشیما

چون خون یک قایقران

در بی انتهایی یک اقیانوس

مرگ سرزمین دوری نیست

همین گوشه ها

با نیشخند سکوتی

غوغای مردگانش در شور تو گم می شود

آنگاه که با فشار دستت
پستانی را به هیجان می آوری

قرمز را دوست دارم

نه بر این جهان

بر لبهای تو

در گوشه تاریک اتاقت

یک عنکبوت با هزار تارش اما

تنهاست

خشم تو در سنگدلی این جهان

آب می شود

ونعره ات

در قال و قیل این جهان جایی ندارد

وقتی که سیاه پوشان با خورشید وداع می کنند

و سوسکها به جنازه ات سلام